

حضرت رسول اکرم در آثار بهائی

مقدمه

جمیع مظاهر ظهور الهی و انبیاء رحمانی در آثار مبارکه طلعات مقدسه امر بهائی به کمال احترام و تکریم ذکر شده‌اند و بخصوص حضرت رسول اکرم، محمد مصطفی، به عناوین و القاب بدیعه منیعه مذکور است که شاید به جرأت بتوان گفت که در آثار اسلامی نیز به این درجه از احترام ذکر نشده است. در واقع آنچه که در دور سابق از انظار پنهان بوده، مقام حقیقی آن مظهر ظهور الهی است که به علت عدم بلوغ انسان قابل بیان نبوده است. هنگامی که از آن حضرت تقاضای معجزه می‌شود، به سادگی جواب می‌دهند، "إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا" (سوره کهف، آیه ۱۱۰ / مضمون: من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است. حال هر آن کس که امید به لقای پروردگارش داشته باشد، کار نیکو پیشه کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نیاورد.)

در نتیجه، اگرچه مسلمین به عصمت حضرت محمد معتقد بودند، لکن به عظمت این مقام و این که ایشان قائم مقام خداوند در دو عالم امر و خلق هستند پی نبردند و بیهوده سعی کردند با ذکر معجزات و خوارق عادات برای ایشان مقامی قائل شوند در حالی که آن حضرت از اظهار هرگونه معجزه و آیتی امتناع کردند و زمانی که کفار آن زمان از ایشان خواستند که از زمین چشمه‌ای بجوشاند یا باغی از خرما و انگور داشته باشد و در لابه‌لای درختان آن جویباران جاری شود یا پاره‌ای از آسمان را بر سر بندگان بیندازد یا خدا و فرشتگانش را رویاروی آنان بیاورد یا خانه‌ای از زر و زیور داشته باشد یا به آسمان برود و کتابی با خود بیاورد و آلا به او ایمان نخواهند آورد (سوره اسرا، آیات ۹۰ به بعد)، حضرت رسول در جواب فرمودند، "سبحان ربی هل کنتُ إلا بشراً رسولا" (همان، آیه

بعد، کفار دست به اذیت و آزار ایشان زدند و لاجرم به ذات الوهیت شکایت بردند و ذات الوهیت امر به صبر و بردباری فرمود و نهایتاً عنوان کرد که نیک می‌دانیم که آنچه ایشان می‌گویند اندوهگینت می‌کند. بدان که ایشان تو را دروغگو نمی‌انگارند بلکه کفرپیشگان آیات الهی را انکار می‌کنند و پیامبران پیش از تو نیز دروغگو انگاشته شدند. ولی بر آن انکار و آزاری که دیدند شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به دادشان رسید. (سوره انعام، آیات ۳۳ به بعد) خداوند توصیه فرمود، "وَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ" (سوره شوری، آیه ۱۵ / سوره هود، آیه ۱۱۲)

ولی این همه برای آن حضرت دشوار بود و فرمود، "شِيبَتِنِي الْآيَاتِينَ" که اشاره به همین آیه است که در دو سوره آمده است. یکی از علمای اسلام فقط به سوره هود اشاره دارد و آن را اینگونه بیان می‌کند، "حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: "شِيبَتِنِي هُودٌ" یعنی سوره هود مرا پیر کرده است. و مراد از سوره هود مضمون همین آیه مذکور است. حضرت رسول نفرمود "شِيبَتِنِي سُورَةُ الشُّورَى" زیرا در سوره هود من تاب معک وارد شد که سوره شوری فاقد آن است."¹

حضرت رسول اکرم که زندگی ایشان نشان دهنده استقامت فراوان آن حضرت در مقابل اعداء بود، به درگاه خدا شاکی شد. حضرت احدیت به ایشان فرمود، "وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْتِطِعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ." (سوره انعام، آیه ۳۵ / مضمون: و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می‌آید، در صورتی که می‌توانی نقبی در زمین بزن یا نردبانی در آسمان بجوی و برای آنان معجزه‌ای بیاوری و اگر خداوند می‌خواست آنان را بر طریق هدایت فرا می‌آورد؛ پس از نادانان مباش.)

در نتیجه حضرت رسول اکرم به صورت فردی عادی جلوه کردند که هر زمان خداوند اراده می‌فرمود، ایشان می‌توانستند عملی انجام دهند و در غیر این صورت ایشان حتی در مواردی باید منتظر نزول وحی می‌ماندند. حتی مشاهده می‌شود که وقتی حضرت رسول اکرم از نماز گزاردن به

¹ <http://darolershada.org/0/FA/Blog/C/283/%D8%AF%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%A2%DB%8C%D8%A9-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%A7%D9%86%D8%B5%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%B4%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D8%B2%DB%8C>

سوی مسجدالاقصی ناراضی بودند، تا زمانی که خداوند جبرئیل را نفرستاد و سؤال از نارضایتی ایشان نکرد، قبله به سوی مسجدالحرام تغییر نکرد. داستان آن در سوره بقره آیه ۱۴۴ ذکر شده است که حضرت رسول اکرم در حین نماز آسمان را می‌نگریست و جبرئیل فرود آمده گفت، "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ." (مضمون: می‌بینیم که صورتت را در آسمان به این سوی و آن سوی می‌گردانی. پس تو را به سوی قبله‌ای که دوست داری برمی‌گردانیم. پس روی به مسجدالحرام آور و هر جا که هستید روی بدان سوی کنید. اهل کتاب دانند که آن حقی است از جانب خدا و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست.)

اما، نگاه اهل بهاء به حضرت رسول اکرم کاملاً متفاوت است. در آن وجود مقدس، تجلی دائمی خداوند را معتقدند که کلامش کلام الهی است و دارای اختیار تام در دو عالم امر و خلق است. مظهری فعل مایشاء و یحکم مایرید است. لذا در این مختصر با استناد به آثار مبارکه به بررسی مقام و مرتبت عظیم حضرت رسول اکرم می‌پردازیم.

عَلَمِدَار تَوْحِيد

حضرت رسول اکرم در میان مشرکین و بت‌پرستان قیام کرد تا آنها را از ضلالت نجات بخشد و به صراط مستقیم توحید هدایت فرماید. جمال قدم در مناجاتی خداوند را به حضرت رسول اینگونه قسم می‌دهند، "أَسْأَلُكَ بِالَّذِي بِهِ نُصِبَتْ رَايَةُ التَّوْحِيدِ بَيْنَ عِبَادِكَ وَبَالِهِ وَأَصْحَابِهِ أَنْ تُوَيِّدَنِي عَلَيَّ ذِكْرِكَ وَمَا أَمْرَتَنِي بِهِ فِي كِتَابِكَ." (وحید رافعی، رهائی، ص ۲۷ / مضمون: تو را سوگند می‌دهم به کسی که به واسطه او پرچم توحید نصب شد و به خاندانش و اصحابش که مرا بر ذکرت و اجرای آنچه که در کتابت امر فرمودی، تأیید فرمایی.)

و در مقام دیگر ایشان را نور مُشرق از افق حجاز بیان می‌فرمایند که سبب روشنایی نه تنها مدینه و مکه بلکه سبب نورانیت جمیع آنچه که در بسیط غربا است شده‌اند: "أَسْأَلُكَ يَا فَالِقَ

الأصباح ومسخر الأرياح بأنبيائك ورُسُلِكَ وأصفيائك وأوليائك الذين جعلتهم أعلام هدايتك بين خلقك ورايات نصرتك في بلادك وبالنور الذي أشرق من افق الحجاز وتورت به يثرب و البطحاء وما في ناسوت الإنشاء بأن تؤيد عبادك على ذكرِكَ و ثنائِكَ و العملِ بما أنزلته في كتابك." (همان / مضمون: ای شکافنده صبح و تسخیر کننده بادهای، تورا سوگند دهم به انبیاء و رسولانت و برگزیدگان و دوستانت که آنها را پرچم های هدایت بین آفریدگانت و رایت یاری و یاوریت در شهرهایت قرار دادی و به نوری که از افق عربستان اشراق کرد و مدینه و مکه و آنچه که در بسیط زمین است نورانیت یافت، که بندگانت را بر ذکر و ثنای خود و عمل به آنچه که در کتابت نازل کرده ای تأیید فرمایی.)

عصمت کبری

بحث عصمت کبری که مختص ذات کبریایی الهی است که به حضرات مظاهر ظهور، کلام اجمعین، عنایت فرموده در امر بهائی مطرح شده است. اگرچه این موضوع همیشه وجود داشته اما به علت عدم بلوغ انسان، در علم الهی مستور و مکنون بوده است. (اقدس، بند ۴۷) حضرت بهاء الله در وصف عصمت کبری می فرمایند، "و اما العصمة الكبرى لمن كان مقامه مقدساً عن الأوامر و التواهي و منزهاً عن الخطاء و التسيان. إنه نور لا تعقبه الظلمة و صواب لا يعتريه الخطاء. لو يحكمكم على الماء حكم الخمر و على السماء حكم الأرض و على النور حكم النار حق لا ريب فيه و ليس لأحد أن يعترض عليه أو يقول لم و بيم و الذي اعترض أنه من المعرضين في كتاب الله رب العالمين. أنه لا يسأل عما يفعل و كل عن كل يسألون. إنه أتى من سماء الغيب و معه راية يفعل ما يشاء و جنود القدرة و الإختيار و لدونه أن يتمسك بما أمر به من الشرائع و الأحكام لو يتجاوز عنها على قدر شعرة واحدة ليحبط عمله. انظر ثم اذكر إذ أتى محمد رسول الله قال و قوله الحق و لله الناس حج البيت و كذلك الصلوة و الصوم و الأحكام التي أشرق من افق كتاب الله مولى العالم و مربى الامم للكل أن يتبعوه فيما حكم به الله و الذي أنكره كفر بالله و آياته و رسله و كتبه. إنه لو يحكمكم على الصواب

حکم الخطاء و علی الکفر حکم الإیمان حقٌ من عنده هذا مقامٌ لا يُدکّر و لا یوجدُ فیہ الخطاء و العصیان." (مجموعه اشراقات، ص ۵۸-۵۹ / مضمون: و اما عصمت کبری برای کسی است که مقامش مقدّس از اوامر و نواهی و خود او منزّه از خطا و فراموشی است. او نوری است که تاریکی به دنبال ندارد و درستی است که نادرستی بر او چیره نشود. اگر آب را شراب گوید و آسمان را زمین نامد و نور را نار بفرماید کاملاً صحیح است و شکی در آن نیست و احدی حق ندارد به او اعتراض کند یا چون و چرا نماید. کسی که به او اعتراض کند در زمره معرضین در کتاب پروردگار جهانیان محسوب گردد. او مورد سؤال واقع نشود ولی دیگران از همه چیز مورد سؤال واقع می شوند. او از آسمان غیب آمده و پرچم یفعل مایشاء و سربازان قدرت و اختیار با او است. غیر او باید به شریعت و احکام که امر شده اند متمسک باشند. اگر از آن به اندازه سرمویی تجاوز کنند اعمالشان از حیث قبول ساقط گردد. بنگر سپس به یاد آور موقعی که محمّد رسول الله آمد فرمود، و قول او حق است، که بر مردمان حج بیت و نیز نماز و روزه و احکامی که از افق کتاب اشراق نموده واجب است. همه بیاد از آن پیروی کنند. کسی که او را انکار کند به خداوند و آیاتش و رسولانش و کتابهایش کافر شده است. او اگر درست را نادرست خواند و کفر را ایمان داند صحیح است. این مقامی است که در آن خطا و عصیان ذکر نشود و یافت نگردد.)

در مقام دیگر به نکته ظریفی اشاره دارند که بسیار حائز اهمیت است و آن این که حضرت رسول اکرم بی مانند و بی مثل بوده و هست: "قلم اعلی نظربه استدعای آن جناب مراتب و مقامات عصمت کبری را ذکر نمود و مقصود آن که کلّ به یقین مبین بدانند که خاتم انبیاء روح ما سواه فداه در مقام خود شبه و مثل و شریک نداشته. اولیاء، صلوات الله علیهم، به کلمه او خلق شده اند. ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم. تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبیه به آن حضرت ثابت و ظاهر. این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام کما هو حقّه محروم و ممنوع. حضرت نقطه، روح ما سواه فداه،

می‌فرماید اگر حضرت خاتم به کلمه ولایت نطق نمی‌فرمود ولایت خلق نمی‌شد... " (اشراقات، ص ۷۴)

معراج

در باب معراج حضرت رسول اکرم سخن‌های بسیار گفته شده است حتی موضوع چانه‌زنی آن حضرت با ذات الوهیت که به تشویق حضرت موسی صورت گرفته حدیثی روایت شده است. شأن حضرت رسول اکرم به مراتب اعلی و اعظم از آن است که در مقابل اراده الهی چون و چرا فرماید یا به چانه زدن مشغول شود. ایشان نام دیانتش را اسلام گذاشت که به معنی تسلیم بلاقید و شرط در مقابل اراده الهی است. چگونه ممکن است خداوند به او امری فرماید و او، نه شخصاً، بلکه به تشویق مظهر ظهور دیگری، در مقام اعتراض به ذات الوهیت برآمده تقاضای کاهش رکعات نماز فرماید؟ حاشا که چنین کند.

جمال مبارک در نعت حضرت رسول و درباره معراج ایشان در مناجاتی می‌فرمایند، "... حبیبک الذی جعلته مطلع أسمائك و مشرق صفاتک و مظهر نفسک و مطلع إرادتک و بحر علمک و سماء حکمتک الذی بقدمه تشرقت افلاک سماء قریک و باسمه نُکست أعلام الشّرك بین عبادک و ارتفعت رایات التّوحید فی بلادک و به ناحت مطالع الکفر و الأوهام و افتترتغز الإیمان و به أشرقت شمس الظهور من افق الحجاز و اضطربت أركان النّفاق فی الآفاق و به اهترت یثرب و سالت البطحاء و تزین ملکوت الأسماء..." (مجموعه مناجات، طبع طهران ۱۹۷۵، ص ۴۳-۴۴ / مضمون به قلم دکتر داودی: حبیب کویت که مطلع اسماء و مشرق صفات و مظهر نفس تُست، آن که مطلع اراده و دریای علم و سپهر حکمت تست، آسمان قرب خود را به قدوم او مشرف فرمودی، پرچم شرک را به نام او سرنگون ساختی، رایت توحید را به دست او سر به گردون برافراشتی و مطلع کفر و وهم را به قدرت او نالان و گریان کردی؛ او که آفتاب ظهور در وجود او از افق حجاز به تابش

آمد، ارکان نفاق در سراسر آفاق به همت او لرزید، مدینه از او اهتزاز یافت و مکه به نیروی او از جای جنبید. و ملکوت آسمان مزین شد.)

در بیان دیگر هم به معراج حضرتش اشاره دارند و هم به ظهور اسرار الهی که در بحث بعدی مطرح خواهد شد. این تکریم به حضرت رسول اکرم در هیچ یک از آثار اسلامی نیز یافت نمی‌شود:

"الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْسَلَ الْحَبِيبَ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ وَجَعَلَهُ مِنْ عِنْدِهِ مَبْشَرًا لِيُبَشِّرَ الْكُلَّ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ. هُوَ السِّرُّ الَّذِي بظُهُورِهِ تَزَيَّنَتِ الْأَرْضُ وَبصُعُودِهِ وَعُرُوجِهِ تَشَرَّفَتِ الْأَفْلَاكُ؛ بِهِ جَرَّتْ أَنْهَارُ الْمَعَانِي وَالْبَيَانَ فِي الْإِمْكَانِ وَظَهَرَتِ أَسْرَارُ الرَّحْمَنِ بَيْنَ الْأَدْيَانِ؛ تَعَالَى مَنْ أَيْدُهُ وَأَقَامُهُ مَقَامُهُ فِي نَاسُوتِ الْإِنشَاءِ. طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ وَتَقَرَّبَ وَوَيْلٌ لِلْمُبْعَدِينَ." (مختارات، فقرة ٤ / مضمون: ستایش مرخدایی را سزااست که حبیب را با پرچم‌های آیات فرستاد و او را مبشری قرار دادی که به فضل و رحمتش که بر زمین و آسمان پیشی گرفته بشارت دهد. او سری است که به ظهورش زمین زینت یافت و به صعود و عروجش افلاک مشرف گشت. به واسطه او نهرهای معانی و بیان در عالم امکان جریان یافت و اسرار رحمن بین ادیان آشکار گشت. بلندمرتبه است کسی که او را تأیید بخشید و در مقامش در این عالم ناسوت قائم و برپا داشت. خوشا به حال کسی که او را شناخت و به تقرب جست و وای بر کسانی که دوری جستند.)

ظهور اسرار کتاب

بدیهی است که هر یک از مظاهر ظهور بخشی از اسرار الهی را، به مقتضای میزان تکامل و بلوغ بشر، برای او بیان می‌کنند و حضرت رسول اکرم نیز از آن مستثنی نیست و بخشی از اسرار کتب را برای خلق خدا بیان کرده است. حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنَ افقِ الْبَطْحَاءِ نِيرَ الْبَقَا وَأَشْرَقَتْ مِنْهُ شَمْسُ الْقَضَاءِ فِي عَالَمِ الْإِمضَاءِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتِ أَسْرَارُ الْكِتَابِ وَهُوَ الْحَاكِمُ فِي الْمآبِ. تَعَالَى الْوَهَّابُ الَّذِي أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَالْهُدَى وَبِهِ أَنْزَلَ الْأَمْطَارَ مِنَ سَمَاءِ الْعَطَاءِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَالطَّافُهِ." (مختارات، فقرة ١٠ / مضمون:

ستایش مرخدایی را سزااست که از افق مگه خورشید بقا را ظاهر فرمود و از او شمس قضا در عالم امضاء اشراق کرد؛ کسی که به واسطه او اسرار کتاب آشکار شد و او حاکم است در آخرت. بلندمرتبه است خداوند بخشنده‌ای که او را به حق و هدایت ارسال داشت و به واسطه او باران از آسمان عطای خود فرو بارید. درود خداوند و سلام و رحمت و الطافش بر او و خاندان و اصحابش باد.)

با توجه به این که حضرت رسول اکرم مطلع اسماء و مشرق صفات الهی و منبع علم و مصدر امر حضرتش است، به وسیله او باب رجا بروجه اهل ارض گشوده شد و سرکوه طور آشکار گشت و اگر حضرتش نبود اسرار ازلی هویدا نمی شد. به بیان حضرت بهاء الله توجه کنیم که می فرمایند:

"... به فتح الله باب الرجاء لمن فی الأرض و السماء و به ظهر النور و برز سر الطور. لولاه ما ظهرت أسرار القدم و ما ارتفع شأن الامم، الذی سُمی بمحمد فی ملکوت السماء، و ... آله و اصحابه الذین جعلهم الله سرج هدايته و رايات نصره و علامات امره و ظهورات قوته و بروزات قدرته. بهم سخّر الله العالم و جرى أمره بين الامم." (مختارات، فقرة ۲ / مضمون: به واسطه او دروازه‌های امید به روی ساکنان زمین و آسمان گشوده شد و به وسیله او نور ظاهر شد و سرکوه طور آشکار گشت. اگر او نبود اسرار ازلی هویدا نمی شد و شأن آدمیان بلندی نمی پذیرفت. او در ملکوت اسماء به محمد نامیده شده است. خاندانش و اصحابش که خداوند آنها را چراغ‌های هدایت و پرچم‌های یاری‌اش و علامات امرش و ظهورات قوتش و بروزات قدرتش قرار داد و به وسیله آنها عالم را خداوند تسخیر فرمود و امرش را بین امت‌ها جاری ساخت.)

خاتمیت

موضوع خاتمیت حضرت رسول اکرم بسیار حائز اهمیت است. ایشان نقطه ختامی بر رسالت و نبوت نهادند. زیرا نوع بشر در آستانه بلوغ خود قرار داشت و دیگر معنایی نداشت که گفته شود شخصی که مظهر "ما أنا إلا بشرٌ مثلکم" است بیاید و پیامی از سوی خداوند بیاورد. بلکه رسالت ایشان چنان بود که نوع بشر را به بلوغی رساند که بتوان گفت هر آن کس که از سوی خداوند پیامی

دارد در واقع محلّ تجلّی روح مقدّس الهی است و هر آنچه که بگوید کلام الهی است. بنابراین، حضرت رسول اکرم اعلام خاتمیت فرمود و مُهر ختام را بر رسالت و نبوّت نهاد. در واقع جمیع رسل برای آماده ساختن نوع بشر جهت ظهوری عظیم آمدند. جمال قدم می فرمایند، "حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لائق و سزااست که عالم را به انوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنّه لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت. سطوت امرا او را منع نمود و از اراده باز نداشت. رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کلّ به صراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعدّ گردند." (اشراقات، ص ۲۹۲)

جمال مبارک بر این نکته که حضرت رسول خاتم پیامبران است صحّه می گذارند و می فرمایند، "... الذی به أظهرت أمرک و سلطانتک و أنزلت آیاتک و رفعت أعلام نُصرتک فی بلادک و زینته بطراز الختم و أنقطعت به نفحات الوحی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۵ / مضمون: کسی که به واسطه او امرت و سلطنت و عظمت خود را آشکار ساختی و آیات را نازل کردی و پرچم های نصرت را در شهرهای برافراشتی و او را به زیور ختمیت مزین فرمودی و به او نفحات وحی را منقطع ساختی...)

به این ترتیب، حضرت بهاء الله بر این نکته تأکید دارند که آن حالتی که سابقاً برقرار بود، که نفحات وحی از سوی خداوند به سوی مظهر ظهور جریان داشته باشد به پایان رسید و از این پس از ظهور مظاهر الهی به یوم لقاء الله تعبیر می شود زیرا جمیع آنها قائم مقام خداوند در دو عالم امر و خلق هستند. بدین لحاظ برای آن که موضوعاتی از قبیل خاتم و خاتم نبی و رسول مطرح نشود در یک کلام می فرمایند، "الصّلوة و السّلام علی سیّد العالم و مربّی الامم الذی به انتهت الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابدأ سرمداً." (مجموعه اشراقات، ص ۲۹۳ / مضمون: درود ابدی و سرمدی و دائمی بر آقای عالم و مربّی امم باد که رسالت و نبوّت به او منتهی شد و نیز بر خاندان و اصحابش.) اما، همانطور که ذکر شد این ختمیت نشان از آغاز دورانی بس عظیم تر دارد که جمال قدم به آن شهادت داده اند: "شگی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق، جلّ جلاله، به حق منسوب و در

مقامی به ایام الله مذکور. ولیکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. نبوت ختم شد؛ حق با رایت اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق." (لئالی، درخشان، ص ۲۵۶)

اول نقطه ظاهره از ام الكتاب

بی گمان حضرات مظاهر ظهور تجسم بخش نور ساطعه از ذات الوهیت هستند که در این عالم فرا راه بندگان بتابانند و آنها را به سوی محبوب رهنمون سازند. نور الهی که به نام مشیت اولیه و اول من خلق الله و بهاء الهی و نور سرمدی و عقل اول نامیده شده در مظاهر ظهور تجلی فرموده و ابواب امید بر روی بندگان گشوده و وعده وصال با محبوب آفاق به آنها داده است. این تجلی در اصطلاحات امری به "اول نقطه ظاهره" تسمیه شده است. این همان حقیقت محمدیه است که در طلعت محمدی تجلی فرموده و خود را ظاهر و بارز ساخته است. جمال قدم شهادت می دهند:

"اصلی و اسلم علی اول نقطه ظهرت من ام الكتاب و اول بیان برز من مشیة ربنا الرحمن الذی سُمی فی الملکوت بمحمد، صلی الله علیه وسلم، و فی الجبروت بأحمد، و فی اللاهوت له الأسماء الحسنى و الصفات العلیا. لأن الله جعله مرآة لأسمائه و صفاته و ظهوره و بروزه و شؤوناته و مشیته و إرادته. إنه لم یزل کان ناطقاً بكلمة التوحید و منادياً باسم الله فی عالم التجريد و علی آله و اصحابه الذین بهم بنى حصن البیان فی الإمكان و ارتفع علم التوحید علی الأعلام. أولئك عباد فضائلهم علی خلقه و جعلهم سرجاً فی بلاده و أیادی أمره بین عباده." (مختارات، فقره ۳ / مضمون: درود می فرستم بر اول نقطه ای که از ام الكتاب ظاهر شد و اول بیانی که از مشیت پروردگار رحمان ما هویدا گشت؛ که در ملکوت به محمد و در جبروت به احمد نامیده شد و در لاهوت دارای نام های نیکو و صفات عالی است. زیرا خداوند او را آینه ای برای نامهایش و صفاتش و ظهورش و بروزش و شؤوناتش و مشیت و اراده اش قرار داد. او همواره به کلمه توحید ناطق بود و به اسم خداوند در عالم وارستگی منادی. و درود می فرستم بر خاندانش و اصحابش که به وسیله آنها دژ بیان در این عالم

ساخته شد و پرچم توحید بر بلندای قله‌های عالم به اهتزاز آمد. آنها بندگان هستند که خداوند بر خلق خود برتری بخشید و آنها را چراغ‌هایی در بلاش و ایادی امر خود بین بندگان قرار داد.

حفظ و هدایت بندگان خدا

بندگان الهی در عهدی که با خداوند بسته‌اند، همواره منتظر ظهور هدایات او در این دنیای غربت هستند و لهذا خداوند که آنها را ابتدا روانه این دیار غریب نموده ایشان را به حال خود رها نمی‌سازد و انبیاء خود را می‌فرستاد تا آنها را هدایت نمایند. جمال قدم تصریح دارند، "انبیاء و مُرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۴)

از جمله این نفوس مقدّسه حضرت رسول اکرم بودند که، به بیان جمال قدم، در عالم ذر، در عالم ارواح، پیش از آمدن به این عالم ناسوت، "به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند." لهذا وقتی در این عالم ظاهر شدند خود را تسلیم در دست اعدا نمودند به قسمی که آنچه توانستند از ایذا و اذیت بر "اجساد و اعضاء و جوارح" این کینونت مجرّده "در عالم مُلک و شهاده" ظاهر ساختند. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳)

در صلوة وسطی می‌خوانیم، "قد أظهرت أمرک و وفیت بعهدک و فتحت باب فضلک علی من فی السموات والأرضین." (ظاهر کردی امرت را و وفا کردی به عهدت و گشودی دروازه فضلت را به روی کسانی که در آسمانها و زمین‌ها هستند.)

جمال مبارک در وصف حضرت رسول می‌فرمایند، "الصلوة والسلام علی من أبتم بظهوره ثغر البطحاء و تعطر بنفحات قمیصه کلّ الوری الذی أتى لحفظ العباد عن کلّ ما یضرهم فی ناسوت الإنشاء. تعالی تعالی مقامه عن وصف الممكنات و ذکر الکائنات. به ارتفع خبأ النظم فی العالم و علم العرفان بین الامم. و علی آله واصحابه الذین بهم نصبت رایات التوحید و اعلام النصر و التفرید"

و بِهِمْ أَرْتَفَعَ دِينُ اللَّهِ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ ذِكْرِهِ بَيْنَ عِبَادِهِ." (مجموعه الواح حضرة بهاء الله، طبع بلژیک، ۱۹۸۰، ص ۱۴۰ / مضمون: درود بر کسی که با ظهورش مکه شادمان گشت و به بوی خوش پیراهنش جمیع بندگان معطر شدند. او برای حفظ بندگان از هر آنچه که برای آنها در این عالم خاکی زیانبار است ظهور فرمود. مقامش بلندمرتبه تر از آن است که ممکنات آن را وصف کنند یا کائنات به ذکرش پردازند. به وسیله او سراپرده نظم در عالم برپا شد و پرچم عرفان بین مردمان به اهتزاز آمد. و درود بر خاندانش و اصحابش که به وسیله آنها پرچم های توحید و رایات نصرت و تفرید به اهتزاز آمد. به وسیله آنها دین الهی بین خلقش و ذکر خداوند در بین بندگان بلند شد.)

در واقع از حضرت رسول اکرم نفعات رحمان به مشام اهل امکان رسیده و هر کس که مشام سالمی داشته بوی خوش خداوند را از هیکل مطهر و معطرائشان دریافته و به عرفان آن حضرت نائل گشته است. این معنی در بیان دیگری از جمال قدم مشاهده می شود:

"الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَ هَدَى الْكَلَّ بِهِ إِلَى سِوَاءِ الصِّرَاطِ وَ جَعَلَ الْكَعْبَةَ مَطَافَ الْعَالَمِ لِبَقَاءِ ذِكْرِهِ بَيْنَ الْأُمَمِ وَ لِيُعَلِّمَ الْكَلَّ مَنْ يَتَّبِعُ أَمْرَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ هَوَاهُ مِنْ دُونِ بَيْنَةِ وَ لَا كِتَابٍ؛ وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى الَّذِي وَجَدَ كُلُّ مُوَحِّدٍ مِنْ قَمِيصِهِ رَائِحَةَ الرَّحْمَنِ فِي الْإِمْكَانِ وَ بِهِ نُصِبَ عِلْمُ التَّوْحِيدِ بَيْنَ الْأَدْيَانِ الَّذِي سُمِّيَ بِالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ بِمُحَمَّدٍ فِي نَاسُوتِ الْإِنْشَاءِ وَ عَلَى الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِيمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ مُنْزِلِ الْآيَاتِ." (مختارات، فقره ۶ / مضمون: ستایش خدای را که کتاب نازل کرد و جمیع را به صراط مستقیم راه نمود و کعبه را، جهت بقای ذکرش در میان امت ها محل طواف اهل عالم قرار داد تا جمیع را آگاه کند چه آنها که امر الهی را پیروی کنند و چه آنها که بدون هیچ دلیل و سند مکتوبی از هوای نفس خویش تبعیت نمایند. و درود بر کسی که هر یکتا پرستی از پیراهن او بوی خوش خدای رحمن را در این عالم امکان بیابد و بشناسد و به واسطه او پرچم توحید بین ادیان به اهتزاز آمد؛ کسی که در ملکوت اسماء به نام های نیکو نامیده شده و در بسیط غبرا به محمد؛ و درود بر کسانی که در آنچه از سوی خداوند منزل آیات به آنها امر شده از او تبعیت نمودند.)

از آن گذشته حضرت عبدالبهاء قلم را در ستایش حضرت رسول اکرم به عنوان رحمتی بر
عالمیان به جولان در آورده‌اند و این مدح را چنین بیان می‌کنند:

"التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ عَلَى الْكَلِمَةِ الْجَامِعَةِ وَالْحَقِيقَةِ السَّاطِعَةِ دِيْبَاجِ كِتَابِ الْوُجُودِ وَفَصْلِ الْخُطَابِ
فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَالرَّقِّ الْمَنْشُورِ وَمَنْ أَسَّسَ هَذَا الْبِنْيَانَ الْعَظِيمَ وَرَفَعَ الْعِلْمَ الْمُبِينِ يَتَمَوْجُ فِي
الْأَوْجِ الْأَعْلَى وَالذَّرْوَةِ الْعُلْيَا الْهَادِي إِلَى الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَالذَّالِّ إِلَى الْمَنْهَجِ الْقَوِيمِ فَاهْتَزَّ بِذِكْرِهِ
يَثْرُبُ وَسَالَتْ الْبَطْحَاءُ؛ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ وَكَاشَفُ الْغَمَّةِ وَمَاحِي ظِلَامِ الضَّلَالِ فَأَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ
رَبِّهَا، خَاتَمُ النَّبِيِّينَ الْمَخَاطَبِ بِ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ إِلَى أَبَدِ
الْآبِدِينَ." (من مكاتيب عبدالبهاء، ص ۱۱۲ / مضمون: ستایش و تحیت بر کلمه جامع و حقیقت
ساطعه، دیباچه کتاب وجود و فصل الخطاب در لوح محفوظ و کسی که این بنای عظیم را تأسیس
کرد و پرچم مبین را بلند کرد که در اوج اعلی و بلندای آسمان در موج است، هدایت کننده به صراط
مستقیم و دلالت کننده به شاهراه قویم که یثرب به ذکرش به اهتزاز آمد و مکه به جنبش آمد، نبی
رحمت و از بین برنده اندوه و محو کننده تاریکی گمراهی که زمین را به نور پروردگارش روشن
ساخت؛ پایان بخش سلسله نبوت و مخاطب به عبارت "تورا نفرستادیم مگر آن که رحمتی برای
جهانیان باشی" بر او باد تحیت و ثنا تا ابد الآباد.)

در خطابه‌ای به لسان عربی می‌فرمایند: " اما الرسول الکریم محمد المصطفی علیه الصلاة
والتسليم فقد بعثه الله في واد غير ذي زرع لانيات به بين قبائل متنافرة و شعوب متحاربة و اقوام
ساقطة في حضيض الجهل و العمى لا يعلمون من دحاها ولا يعرفون حرفاً من الكتاب و لا يدركون
فصلا من الخطاب * اقوام متشثة في بادية العرب يعيشون في صحراء من الرمال بلبن النياق و قليل
من النخيل و الاعناب فما كانت بعثته عليه السلام الا كنفخ الروح في الاجساد او كايقاد سراج منير
في حالك من الظلام فتنورت تلك البادية الشاسعة القاحلة الخاوية بتلك الانوار الساطعة على
الارجاء فانتهض القوم من رقد الضلال و تنورت ابصارهم بنور الهدى في تلك الايام فاستعت
عقولهم و انتعشت نفوسهم و انشروحت صدورهم بايات التوحيد فرتلت عليهم بابدع الالحان * و
بهذا الفيض الجليل قد نجحوا و وصلوا الى الاوج العظيم حتى شاعت و ذاعت فضائلهم في الآفاق

* فاصبحوا نجوماً ساطعة الاشراق فانظروا الى الآثار الكاشفة للاسرار حيّ تنصفوا بان ذلك الرجل الجليل كان مبدأ الفيض لذلك القوم الضئيل و سراج الهدى لقبائل خاضت في ظلام الهوى و اوصلهم الى العزة والاقبال و مكنهم من حيات طيبة في الاخرة والاولى. " (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۳ / مضمون:)

حرمت مکه به علت نسبت با آن حضرت

هر نقطه‌ای از جهان که به مظهری از مظاهر ظهور نسبت یابد، عزّت پیدا کند و عظمت؛ احترام یابد و حرمت. حضرت عبدالبهاء درباره مکه می‌فرمایند:

"کعبه مکرمه سنگستان بود و دور از آبادی. صحرایش وادی غیر ذی‌زرع بود و ریگزار بسیار گرمی. لکن چون نسبت به حق یافت، یعنی موطن حضرت رسول علیه السلام بود قبله آفاق گشت و مطاف مقرّین و مخلصین درگاه کبریا. هر سال صد هزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار دور به جان و دل و قدم می‌شتافتند تا آن که مدینه مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند. مکه ملجأ عالمیان شد و ملاذ آدمیان. چون موطن سرور کائنات بود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۱۳)

در یکی از خطابه‌های مبارک می‌فرمایند، "این مکه یک قطعه سنگستان است؛ وادی غیر ذی‌زرع است. ابداً گیاهی در آن نمی‌روید. آن صحرا صحرای شن‌زار است و در نهایت گرمی. قابل این که آباد شود نیست. از سنگستان و شن‌زار بی آب چه خواهد روید. لیکن جهت این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان، این سنگلاخ، قبله آفاق شد. جمیع آفاق رو به او سجده می‌کنند." (خطابات مبارکه، ج ۳، ص ۷۳)

اظهار تأسّف برای وضعیت فعلی

در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله، حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء آیاتی را می‌توان مشاهده کرد که در طی آنها برای وضعیت موجود ابراز تأسّف فرموده‌اند چه که اعمال مدعیان سبب شده است امر الهی از اعلی مدارج عظمت خود ساقط شود. البته نگفته نماند که در جمیع ادیان همین

موضوع صادق است. زیرا به بیان جمال قدم، "مدعیان محبت را برهان لازم. هرچه به لسان آید مقبول ساحت رحمن نیفتد. الیوم فعل مقدم بر قول است... اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانیت، آن قول به مجرد ادعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامه استشمام نمایند. اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد و الا مردود." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۲۶)

بنابراین، در جمیع ادیان همین موضوع صادق است. در واقع امرالله و مؤمنین بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. امر الهی خلق را هدایت کند و تبعیت خلق از او امر الهی سبب اعتلاء نام آن شود و این حرکت صعودی در طول زمان استمرار یابد. هرگونه کوتاهی از سوی خلق، به بیان مبارک لطمه به اصل شجره الهیه زند و این نزد مظهر ظهور بسیار دردناک است.

امر مبارک بهائی را در نظر بگیرید که حضرت بهاءالله به اصرح عبارت می‌فرمایند:
"ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیه که در الواح مُنزله ثبت شده عامل می‌گشتند، هرآینه مشاهده می‌نمودی من علی الأرض را مقبل إلی الله ربّک و ربّ العالمین." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۲۶) یا در بیان دیگر می‌فرمایند، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر من علی الأرض به ردای ایمان مزین بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۶)
حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۲۷)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "چه بسا از لسان مرکز میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبّاء به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجه و تجرد و همّت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید، عالم عالم دیگر شود و ساحت غربا جنت ابهی گردد. ملاحظه نمایید که اگر احبّاء الهی فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصائح قلم اعلی قیام نمایند، چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۵۴)

همین موضوع در مورد دیانت اسلام نیز صادق است. یعنی اگر مسلمین به موجب وصایا و نصایح حضرت رسول اکرم رفتار می‌کردند اعتلای اسلام حاصل می‌شد و جهانگیر می‌گشت. در احادیث اسلامی نیز روایتی موجود است گویای همین قضیه:

هذا الحديث رواه مسلم عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "بدأ الإسلام غريباً، وسيعود كما بدأ غريباً، فطوبى للغرباء".

شخصی (السندی فی حاشیة ابن ماجه) در تفسیر آن مرقوم داشته است: «غريباً» أي لِقَلَّةِ أَهْلِهِ وَأَصْلِ الْغَرِيبِ الْبَعِيدِ مِنَ الْوَطَنِ (وَسَيَعُودُ غَرِيباً) بِقَلَّةِ مَنْ يَقُومُ بِهِ وَيُعِينُ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهُ كَثِيراً (فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) الْقَائِمِينَ بِأَمْرِهِ، وَ«طُوبَى» تُفَسَّرُ بِالْجَنَّةِ وَبِشَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ فِيهَا.

شخص دیگری به نام النووی در شرح صحیح مسلم عن القاضي عياض می‌نویسد که در معنی حدیث گفته است، "أَنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ فِي آحَادٍ مِنَ النَّاسِ وَقَلَّةً، ثُمَّ انْتَشَرَ وَظَهَرَ، ثُمَّ سَيَلَحِقُهُ النِّقْصُ وَالْإِخْلَالُ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا فِي آحَادٍ وَقَلَّةٍ أَيْضاً كَمَا بَدَأَ".

حضرت اعلی می‌فرمایند، "در ظهور رسول خدا (ص) لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن دین بوده... آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله (ص) به هم رسیده به او امر قرآنی عمل کرده بودند، امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین به قرآن بودند. حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدأ آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده." (بیان فارسی، باب ۵ از واحد ۵)

حضرت بهاء الله در لوح مبارک اتحاد می‌فرمایند، "در مقامی اتحاد اعمال مقصود است. چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد. این مظلوم ایّامی که از زوراء به ادرنه نفی می‌شد در بین راه در مسجدی وارد. صلاة مختلفه در آن محلّ مشاهده نمود. اگرچه کلّ لفظ صلاة بر او صادق، ولكن هریک به اسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان، فی الحقیقه، به آنچه از قلم رحمن نازل شد عمل می‌نمودند جمیع من علی الارض به شرف ایمان فائز می‌گشتند. اختلاف اعمال سبب اختلاف امرگشت و امر ضعیف شد. یکی دست بسته به صلوة قائم و حزبی گشوده. یکی در تشهد «التَّحِيَّاتِ»

می‌گوید و دیگری «السلام»... شریعت رسول‌الله را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج‌های لایتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت‌الله شده مابین عباد و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صعلوک هیچ یک سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند. باری، یک خلیج شیعه، یک خلیج سنی، یک خلیج شیخی، یک خلیج شاه‌نعمت‌اللّهی، یک خلیج نقشبندی، یک خلیج ملامتی، یک خلیج جلالی، یک خلیج رفاعی، یک خلیج خراباتی. *إِنْ تُعَدُّوا سُبُلَ الْجَحِيمِ لِأَتْحُصُوهَا*. حال سنگ ناله می‌کند و قلم اعلی نوحه. ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبتش. *طوبی للمتفکرین و طوبی للمتفرّسین و طوبی للمنصفین*. باری، این اختلاف اعمال سبب ترزع بنیان امرالله شد. " (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۳۹۱-۳۹۴ / طبع طهران، ص ۳۷۴-۳۷۷)

بدین لحاظ است که حضرت بهاء‌الله در تاریخ ۳ شوال ۱۲۹۹ مطابق ۱۸ اگست ۱۸۸۲، با نزول لوحی گلایه می‌فرمایند: "أشکو بئى و حزنى الى الله مالک الأنام. قد أنقلبت الامور و اضطربت البلدان و ضعف بها الإسلام. قد أحاطه الأعداء و هو مُحاط. ينبغى لذلك الحزب أن يدعوا الله فى الصّباح و المساء و يسألوه بأن يؤيّد المسلمين كافةً على ما يُحبُّ و يرضى و يرفعهم بأمره و سلطانه و يُعرفهم ما يعلو به مقاماتهم و أن يُبدلَ ذلّهم بالعزّ و فقرهم بالغنا و خرابهم بالعمار و اضطرابهم بالإطمینان و خوفهم بالأمن و الأمان. إنّه هو الرّحمن لا إله إلاّ هو المشفق الكريم." (مختارات، فقره ۱۴ / مضمون: حزن و اندوه خود را به شکایت نزد خدای مالک بندگان می‌برم. امور آشفته گشته و شهرها دچار پریشانی شده و به این وسیله اسلام تضعیف گشته است. دشمنان آن را احاطه کرده‌اند و اسلام در محاصره قرار گرفته است. شایسته است که جماعت مسلطین صبح و شب خدای را بخوانند و از او بخواهند که جمیع مسلمین را بر آنچه که دوست دارد و راضی است تأیید فرماید و به امر و عظمت خویش آنها را بلندی بخشد و آنچه را که به واسطه آن جایگاه آنها بلندمرتبه شود به آنها بشناساند و ذلت آنها را به عزت، فقر آنها را به غنا، ویرانی را به آبادانی،

تشویش آنها را به اطمینان و ترس آنها را به امن و امان تبدیل فرماید. او بخشندهٔ مهربان است و نیست خدایی جز او که مشفق و کریم است.)

دفاع از اسلام در مقابل اتهامات

حضرت رسول در مقام قضاوت همواره حق و حقیقت را مدّ نظر داشتند و اگر هم در جایی نظر به مصلحت اسلام سکوت می فرمودند، ذات الوهیت امر به قضاوت صحیح می فرمود. جمال مبارک این حکایت را نقل می فرمایند:

"طعمه^۱ یکی از اصحاب آن حضرت بود. شبی زرهی سرقت نمود. علی الصّباح یهود جمع شدند و به اثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر. معلوم است یهود عنود چه کردند. حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود، چه که سبب تَضییع امرالله مابین عباد بود. بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود، «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا.»^۲ و بعد، طعمه اعراض نمود و مفتریاتی به حضرت نسبت داده مابین قوم که لایحِبُّ الْقَلَمُ أَنْ یَجْرِيَ عَلَیْهَا^۳ و بعد به ارتداد تمام رجوع به مکه نمود و نزد مشرکین ساکن." (اقتدارات، ص ۱۱۹)

در مقام دیگر می فرمایند: "مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد. یهودی به محاکمه حضرت [محمد] اقبال نمود و مُسلم به کعب بن اشرف مایل. به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لیهودی و بعد نُزِلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سورة النساء آیه ۶۰ / مضمون: آیا داستان کسانی را که گمان می برند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند. ندانسته ای که می خواهند به طاغوت داوری برند و حال آن که به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و رازی بکشاند (تفسیر بهاء الدین خرّمشاهی))

و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده.^۴

بعد، مسلم اعراض نموده مذکور نمود که می‌رویم نزد عمر بن خطاب. بعد از حضور، تفصیل را ذکر نمودند. فَقَالَ عُمَرُ، «أَنْ أَصْبِرَ إِلَى أَنْ أَتِيكَ.» دَخَلَ الْبَيْتَ وَأَخَذَ السَّيْفَ وَرَجَعَ وَضَرَبَ عُنُقَهُ وَقَالَ، «هَذَا جَزَاءُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِمَا حَكَمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ.» فَلَمَّا بَلَغَ الرَّسُولَ سَمَاءَ بِالْفَارُوقِ. وَمِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ لُقِّبَ بِهَذَا الْإِسْمِ. (عمر گفت، "صبر کن تا نزد تو آیم." وارد خانه شد، شمشیر برکشید و بازگشت و گردن او [مسلم] را زد و گفت، "این است مجازات کسی که به آنچه رسول خدا حکم کرده رضایت نداده است." چون خبر به حضرت رسول رسید او را "فاروق" لقب داد و از آن روز به این اسم ملقب شد.) (اقتدارات، ص ۱۲۱)

به خوبی واقفیم که حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه در اقالیم غربیه به اثبات حَقانیت حضرت رسول اکرم و دفاع از دیانت مقدس اسلام در مقابل اتهامات وارده فرمودند. همواره هر دیانتی محلّ اتهام و حمله واقع شده است و بر عهدهٔ نفوس منصفه و مؤمنین حقیقی است که از آن دفاع نمایند. شخصی در آن صفحات به حضرت عبدالبهاء گفت، "می‌گویند محمد رسول الله قتل و نهب نفوس و اموال نمود و سر راه قافله می‌گرفت." بعد از هیکل مبارک تقاضای راهنمایی کرد که چگونه به این اعتراضات جواب بدهد. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "باید پی به حقائق مسائل بُرد. هیچ می‌دانید که در چه وقت و زمان مابین چه قبائل و احزابی حضرت رسول مبعوث شدند؟ آن زمان زمانی بود که قبیله‌های عرب نهایت افتخارشان قتل و غارت و تعدی به عرض و ناموس یکدیگر بود..." سپس، بعد از شرحی در مقدمهٔ حفر خندق و عهدشکنی و اتّفاق قبائل در محو و اضمحلال حضرت و مدافعه و محافظهٔ اسلام فرمودند:

"حفظ امر جزیه آنچه واقع شد ممکن نبود و امروز از همان نفوس متمدنه و عقلای اروپاییان، که این گونه اعتراضات از ایشان سرایت به مشرقیان نموده چون سؤال شود که اگر شما در این زمان، که عصر مدنیت است، در مملکت خود یا در جوار وطن خویش چنان قبائل متوحشه و تعدیّات فاحشه‌ای را بیابید، با آنها چگونه معامله خواهید نمود، چه جواب خواهند داد؟ آیا خواهند گفت

وظیفه ما به مقتضای تربیت یا سیاست، دفع تعدی و شرارت آنها نسبت به یکدیگر است به هر وسیله که باشد؛ یا ساکت و صامت نشستن و آنان را به حال خود واگذارن اولی. در صورتی که امروز اعظم عنوان مداخله دول قاهره متمدنه در ممالک سائره همین است که با وجود تمدن و توانایی، مملکت و ملتی را در حالت هرج و مرج دیدن و آرام زیستن دور از عدالت و خارج از وظیفه اهل تمدن و تربیت است؛ لهذا باید دست سیاست دراز نمود و در میدان قدرت و قوت تاخت و تاز کرد. با وجود این چون نام دین سید المرسلین به میان آید، با کمال تعصب تکلم نمایند و از شدت تعصب چنان توقع و تأسفی ابراز کنند که گویند کاش در میان قبائل عرب چنین رسولی مبعوث نمی شد." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۱۶ الی ۳۱۸)

در خصوص جنگ های حضرت رسول اکرم، حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلایی نماند که از دست این قبائل نکشید. بعد از سیزده سال خارج شد و هجرت کرد. ولی این قوم دست برنداشتند. جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت. این است حقیقت حال... پس اعتراض بر حضرت محمد چیست؟ این است که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟" (مفوضات عبدالبهاء، ص ۱۵-۱۶)

از آن گذشته، معمولاً هر پیامبری در مملکت و خاستگاه خودش بی قدر و اهمیت است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند. بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب و بستگان و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند. در انجیل می فرماید که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند." (وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۱۴۶)

یکی از علل این قضاوت نادرست دیگران درباره حضرت رسول، علاوه بر کشیش های مسیحی، بعضی از جهال مسلمان بودند که به بیان حضرت عبدالبهاء، "روایت های بی اصل از

حضرت محمد نقل کردند و به خیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده. زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۴)

وقتی حضرات مسیحیان سعی کردند حضرت رسول اکرم را قضاوت کنند و بگویند که احکام ایشان مناسبتی با این زمان ندارد و در نتیجه دیانت مسیحی را برتر دانستند، حضرت ولی امرالله در مقام دفاع برآمده فرمودند:

"دیانت اسلام به مقام و مرتبه روحانی بس رفیعی واصل شد، اما محققین غربی مایلند با موازین مسیحی در مورد آن قضاوت کنند. احدی نمی‌تواند یک دیانت جهانی را برتر از دیانت دیگر بداند، زیرا منشأ جمیع آن‌ها ذات الوهیت است. ظهور آن‌ها تدریجی است و هر یک متناسب با مقتضیات زمان ظهورشان هستند." (ترجمه. مکتوب ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵ از طرف حضرت ولی امرالله توسط منشی هیکل مبارک به یکی از احباء مندرج در اخبار امری آمریکا شماره ۲۱۰، اوت ۱۹۴۸، صفحه ۳ / انوار هدایت، شماره ۱۶۶۳)

حضرت عبدالبهاء درباره قضاوت مسیحیان در زمان حضرت رسول اکرم حکایتی را روایت می‌فرمایند و بعد اظهار تأسف از نحوه تفکر و مقایسه پیامبران الهی:

"إِنَّ أَهْلَ نَجْرَانٍ لَمَّا حَضَرُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ قَالُوا لَهُ: أَتَقُولُ أَنْتَ أَعْظَمُ مِنْ عِيسَى وَإِنَّهُ رُوحُ اللَّهِ. فَقَالَ إِنَّ الْكُلَّ مُسْتَفِيضٌ مِنْ بَحْرِ رَحْمَةِ رَبِّكَ وَلَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ أَبَدًا. فَقَالُوا: كَلَّا إِنَّ عِيسَى لَا يُقَاسُ بغيرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّهُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ الرَّسُولُ: فَبِأَيِّ بَرَهَانٍ تَنْطِقُونَ فِي هَذَا؟ فَقَالُوا لَهُ: وَيَحْكُ هَلْ رَأَيْتَ بَشَرًا مِنْ دُونِ أَبِي بَيْنَ الْوَرَى. فَفُزِّلَتِ الْآيَةُ الْكُبْرَى إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ. انظُرُوا كَيْفَ حَاجَبُوا تِلْكَ الطَّلَعَةَ النَّوْرَاءَ بِسَخِيفٍ مِنَ الْأَقْوَالِ وَمَا هَذَا إِلَّا لَغْفَلَتِهِمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ. أَسْأَلُ اللَّهَ بَأَنَّ يَفْتَحَ أَبْوَابَ الْبَصِيرَةِ عَلَى قُلُوبِ الْوَرَى مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا حَتَّى يَرْتَفَعَ ضَجِيجُ الْعَمُومِ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى..." (من مكاتيب عبدالبهاء، ص ۱۰۵ / اهل نجران به

حضور حضرت رسول آمدند و گفتند: آیا می‌گوی بزرگتر از عیسی هستی در حالی که او روح الله بود؟ پس فرمودند جمیع انبیاء از دریای رحمت پروردگارت مستفیض هستند و بین هیچ یک از رسولان خداوند فرقی نمی‌گذارد. گفتند حاشا که چنین باشد. عیسی پیامبری است که هیچ کس با او قابل مقایسه نیست. زیرا او از روح الهی موجود شده است. حضرت فرمودند، به چه برهانی چنین می‌گویید. عرض کردند: وای بر تو باد؛ آیا بشری را دیده‌ای بین بندگان که بدون پدر دنیا بیاید؟ در این هنگام آیه نازل شد که مثل عیسی نزد خداوند مثل آدم است. نگاه کنید ببیند چگونه با چه سخنان سخیف بی معنی با آن طلعت نورا مجادله می‌کردند و این نبود مگر از غفلت آنها از ذکر الهی. از خداوند می‌خواهم که درهای بصیرت را بر دل‌های اهل عالم از شرق تا غرب بگشاید تا تضرع و تبتل همه به ملاً اعلی متواصل شود).

حکایتی از آغاز رسالت حضرت رسول

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که کمتر دیده شده و در مجله نجم باختر مورخ ۲۴ جون

۱۹۱۱، بخش فارسی، ص ۸-۹ درج شده چنین می‌فرمایند:

"قریش و یهود در مقابل کلمه الهیه کجا فرصت مقاومت یافتند. وقتی که کاروان مکه وارد بریه الشام و این اراضی شد، پادشاه مصر گفت بروید بزرگ این قافله را نزد من بیاورید. رفتند ابوسفیان را، که رئیس قافله بود، در محضر سلطان حاضر نمودند. سلطان گفت، هان چه خبر است در حجاز. بعضی خبرها می‌شنوم. گفت، قربان خبر مهمی نیست. محمد نامی یتیمی بی سواد با چند نفر از اراذل و قطاع الطریق هم فکر شده در بیابان با دزدی اموری می‌گذرانند. مثل اینکه قافله ما را یک دفعه بریدند و بتمامه بردند. ما مجبوراً تدارک قافله عظیمی نمودیم و جمعیت کثیری برداشتیم تا این که از شر او این دفعه محفوظ ماندیم. سلطان گفت من کاری به این حرفها ندارم. سؤالاتی از تو می‌کنم از روی حقیقت جواب مرا بده. اگر به دروغ جواب گویی من تحقیق خواهم نمود. سال دیگر که توبه این خاک می‌آیی جزایت را خواهم داد. راست مطلب را در جواب سؤالات من بگو. گفت

چشم. سلطان پرسید این محمّد دیوانه بود قبل از این که این ادّعا را بکنند؟ گفت نه دیوانه نبود. بعد پرسید پادشاه زاده بوده؟ گفت نه. باز پرسید بعد از این که او ادّعی پیغمبری نمود اموراتش منظم و راحت شد؟ گفت نه؛ بلکه ویلان‌تر و سرگردان در بیابان گردید. سلطان تأملی نمود؛ باز پرسید که بعد از این که این ادّعا را کرد و صدمات بر او وارد شد سست در کار و ادّعی خود شد؟ گفت نه مصرتر شد. بعد پرسید او حالا رو به ترقی است یا تناقص؟ گفت مردم دور او بیشتر جمع می‌شوند و همراهی او می‌کنند. فکری کرد باز پرسید که مؤمنین به او از اعیان و اشراف و علما و فضلا هستند یا از فقراء و مساکین و مردمان بی سر و پایند؟ گفت ابداً مردمان معقول دانا و علمای فاضل و اغنیا با او نیستند. باز پرسید کسانی که به او می‌گروند محترم و صاحب چیز و راحت می‌شوند؟ گفت خیر همه دلیل‌تر می‌شوند و مجبور به فرار از اوطان خود می‌گردند. تفکری نمود؛ دفعه آخر پرسید که بگو بدانم مؤمنین او بعد از آن که به سبب ایمان به او ذلیل و حقیر می‌شوند سست از عقیده و ایمان به او می‌گردند یا مُصرتر می‌شوند؟ گفت خیر مُصرتر می‌گردند. بعد سلطان گفت، ای ابوسفیان تکلیف شما این است به زودی زود تسلیم او شوید. ابوسفیان گفت، خیر آقا اولایق این مقامات ابداً نیست؛ مضمحل می‌شود. سلطان گفت، مردکه نمی‌فهمی. اگر سوالات مرا جواب راست گفته باشی تو و تمام قبائل حجاز که سهل است، من و قیصر روم هم باید به زودی تسلیم او شویم و الا او ما را به تسلیم خود وادار خواهد کرد."

توضیحات:

- ۱- طعمه = طعمه بن ابیرق. در تاریخ معلوم نیست کیست. بنی ابیرق سه تن بودند بشیر، بشر و مبشر. موضوع سرقت به بشیر نسبت داده شده است و روایات مختلفی هم در این باره وجود دارد. گویا کنیه بشیر ابو طعمه بوده است.
- ۲- اِنَّا اَنْزَلْنَا الْيٰكُ... = [سورة النساء، آیه ۱۰۵] ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است بین مردم داوری کنی و مدافع خیانت‌پیشگان مباش. بهاءالدین خرمشاهی در شأن نزول این آیه می‌نویسد: "مفسران گفته‌اند این آیه در حق طعمه بن ابیرق و در اشاره به داستان او نازل شده که زرهی

از کسی دزدیده بود و به نحوی صحنه‌سازی کرده بود که سرقت را به گردن یک یهودی بی‌گناه انداخته بود و چون پیامبر خواستند با حکم به ظواهر امر، یهودی را حدّ بزنند این آیه و آیات بعدی در براءت او و بیان حق نازل شد.

۳- لا یحبّ القلم... = قلم دوست ندارد درباره آن جریان یابد.

۴- کعب بن اشرف از بزرگان و ثروتمندان یهود و از مخالفان حضرت محمد در مدینه بود. پدرش از اعراب بنی نُبَهان، تیره‌ای از قبیله طَیّی، و مادرش عقیله، دختر ابو حَقیق (از بزرگان بنی نَضیر) بود. کعب اشعار توهین آمیزی در وصف زنان مسلمان سرود. او حضرت محمد و یارانش را نیز هجو می‌کرد و با سخنان خود به آنان آزار می‌رساند و دیگران را علیه آنان تحریک می‌کرد.